زندگی و اندیشه فیلون

همتی، همایون

بخش اول

اندیشه

به گفتهء محققان بزرگ معاصر یکی از بزرگترین‏ فیلسوفان و متکلمان و عارفان یهودی و شاید بتوان‏ گفت یکی از بزرگترین و پرنفوذترین متفکران همهء اعصار که بیشترین تأثیر را بر متفکران بعدی‏ گذاشته و بسیاری از جریانهای دینی و فلسفی و کلامی و عرفانی را تحت تأثیر قرار داده بدون تردید فیلون( nolihP )عالم الهیات و متفکر برجستهء یهودی می‏باشد.محقق نامدار و اندیشمند جامعی‏ مانند ولفسون( nosfloW.A.H )در کتاب‏ ارزشمند خویش به نام«فیلون:مبانی فلسفهء دینی‏ در یهودیت،مسیحیت،اسلام»بحق می‏گوید: «تاریخ فلسفهء قرون وسطی در واقع تاریخ فلسفهء فیلون است».1و نیز همو در همانجا سراسر تاریخ فلسفهء مسیحی را بسط و گسترش فلسفهء فیلونی می‏داند.2این گفتهء یکی از بزرگترین‏ فیلون‏شناسان و اندیشمندان جامع و چند بعدی و شخصیتهای دائرة المعارفی عصر ماست که گواهی‏ او را در این خصوص می‏توان با اطمینان کامل‏ پذیرفت.وسعت معلومات و تنوع آثار فیلون و حجم معارفی که مورد بحث او قرار گرفته است، افزون بر تسلط او بر کل اندیشهء یونانی،بویژه فلسفهء افلاطونی و مکاتب مختلف فلسفی پس و پیش از سقراط،جدا شگفت‏آور است.

قطعا نمی‏توان در یک یا چند مقاله حق چنین‏ اندیشمندی را آنگونه که شایسته است ادا نمود.لذا ما در این مقاله می‏کوشیم تا به معرفی اجمالی‏ زندگی و آثار و اندیشه‏های این اندیشمند پرتألیف و تأثیرگذار بپردازیم.بویژه سعی داریم تا آرای او را پیرامون خدا،نفس،اختیار،اخلاق،لوگوس، آفرینش،وسائط،مسئله شرور و نیز روش رمزی و تأویلی( lacirogellA dohteM )او را در تفسیر «کتاب مقدس»بازنمائیم.در این راه از آثار پروفسور ولفسون‏3محقق نامی معاصر کمک‏ می‏گیریم و از تاریخهای معتبر فلسفه و نیز مقالاتی‏ که در«دائرة المعارف فلسفه»و نیز«دائرة المعارف دین» آمده است مدد می‏جوئیم و از آثار دیگری که برخی‏ محققان معاصر در غرب یا جهان عرب در این زمینه‏ پدید آورده‏اند بهره می‏گیریم.

نام او نزد محققان قدیم و آبای کلیسا(مانند یروم‏ morey )فیلون یهودی( olihP sueaduy )و نزد محققان جدید فیلون اسکندرانی olihP fo ) ( airdnaxelA می‏باشد.4و این برای متمایز ساختن فیلون از برخی متفکران ملحد یونانی است‏ که همین نام را داشته‏اند.تاریخ تولد او 20 قبل از میلاد بوده و در سال 50 میلادی وفات یافته‏ است.5بنابراین فیلون چند سال پیش از حضرت‏ عیسی(ع)در اسکندریه چشم به جهان گشوده‏ است.او«در یک خانواده اشرافی یهودی و ثروتمند و یونانی مآب بدنیا آمده است که دارای سوابق‏ روحانیت و از صنف علما بوده است.برادر او مسؤول گردآوری مالیات بود و از ثروت انبوهی‏ برخوردار بود.فیلون سفری در جوانی به‏ بیت المقدس داشته است.از مثالهایی که در آثارش‏ می‏آورد نمایان است که به ورزش علاقه داشته‏ است.در جوانی جذب فلسفهء افلاطونی و معارف‏ یونانی با صبغهء افلوطینی آن گردید و با تسلط شگفتی که به زبان و ادبیات یونانی داشت به‏ مطالعهء آثار فیلسوفان یونانی پرداخت.6همه‏ فلسفه او تلاشی است برای وفق دادن مأثورات یا سنتهای یهود با تفکر یونان.»7

ولفسون در کتاب ارزشمندش که پیشتر از آن یاد شد دربارهء فضای یونانی مآب اسکندریه آن روزگار اطلاعات ذیقیمتی به ما می‏دهد که می‏تواند علل‏ گرایش فیلون به فلسفهء یونان و دلبستگی و شیفتگی‏ عمیق او را به تفکر یونانی برای ما بنیکی توجیه و تبیین کند.

بنابر نقل ولفسون«مکتب فلسفی اسکندریه در آن روزگار یکی از مراکز عمدهء گرایشهای یونانی و فلسفهء افلاطون بود،تدریس و تعلیم زبان یونانی در اسکندریه رواج کامل داشت و مردم با خدایان‏ یونانی و اساطیر یونان-با اینکه در کتاب مقدس‏ هیچ اثری از آنها نبود-آشنائی داشتند.یونانیان‏ زیادی مقیم اسکندریه بودند و مطالعهء آثار فلاسفهء یونانی رونقی بسزا داشت.»8یهودیان ساکن‏ اسکندریه که ناگزیر با ساکنان یونانی تمامس داشتند بناچار کوشش می‏کردند تا دین و معارف دینی خود را براساس عقاید فلسفی یونان عرضه و توجیه کنند و همین مواجههء فرهنگی موجب شده بود که یهودیان‏ به مطالعهء زبان و فلسفهء یونانی رو بیاورند و بکوشند تا بنحوی معارف یهودی را با فلسفهء یونانی و مکتب‏ افلاطونی آشتی دهند و همین عامل بود که باعث‏ شده بود تا یهودیان اسکندریه به تطبیق شریعت‏ موسی با حکمت عقلی بپردازند و علی‏رغم نقص و نارسائی فلسفه نسبت به متون دینی بین ایندو وحدتی پدید آورند.9فیلون،البته،در آثار خویش به پرستش بت‏ها و خدایان یونان و دین‏ یونانی و الوهیت بخشیدن به قهرمانان باستانی تاخته‏ است و هم از الحاد مصریان و الوهیت بخشیدن‏ آنها به نیل و زمین و حیوان پرستی آنها و هم از خدایان یونانی به تفصیل انتقاد کرده است.10از نظر فیلون الحاد و شرک با یکدیگر تفاوت دارند و شرک سرانجام منتهی به الحاد می‏شود.فیلون پرستش حیوانات را که در بین مصریان رایج بوده‏ است بدترین نوع شرک می‏داند و در عین حال‏ معتقد است که هیچ شری بالاتر از الحاد نیست.11او در آثارش به اسطوره‏ها و پرستش‏ اساطیر بشدت می‏تازد و معتقد است اسطوره‏های‏ ساخته بشر بوده و دروغ و بی‏واقعیت‏اند و تنها برای‏ فریب آدمیان ساخته شده‏اند.12از نظر فیلون‏ کتاب مقدس در مقابل اسطوره قرار دارد و در احکام عشره یا ده فرمان موسی بت‏پرستی در همهء اشکال و صور آن منع شده و اعتقاد به تولد و ازدواج خدایان نیز مردود و ممنوع است.13فیلون‏ معتقد است که برخلاف اسطوره‏ها،اندیشه‏های‏ کتاب مقدس همواره تازه و جوان و با طراوتند و کهنه و فرسوده نمی‏شوند زیرا از سوی خدایی فرود آمده‏اند که هرگز پیر نمیشود.14لذا از نظر فیلون‏ حتی حکایات مذهبی و افسانه‏های آفرینش که در کتاب مقدس آمده است با حکایات و داستانهای‏ ساختهء دست شاعران فرق دارد.لذا فیلون معتقد است که بایستی برای فهم و تفسیر داستان‏های‏ دینی کتاب مقدس،مثل داستان همسر لوط،از اسکندریه در عصر فیلون مهد فلسفه و حتی عرفان بوده و در آنجا یک فلسفهء عرفانی وجود داشته است.شاید همین تأثیر باعث شده که فیلون آنهمه بر راز و اسرار تأکید کند و حتی دین یهود را دینی«راز آلود»بداند.

روش رمزی و تمثیلی استفاده کرد.15مقصود از این توضیحات این است که روشن سازیم‏ اسکندریه در عصر فیلون مهد فلسفه و حتی عرفان‏ بوده است.بنابر گفتهء ولفسون در اسکندریه یک‏ فلسفهء عرفانی وجود داشته است‏16و شاید همین‏ تأثیر باعث شده است که فیلون آنهمه بر راز و اسرار تأکید کند و حتی دین یهود را دینی«راز آلود» بداند.17فیلون الفاظ و اصطلاحات بسیاری را از فلسفهء یونان وام گرفته است.18او همچنین بر کاربرد روش تمثیلی و رمزی در تفسیر کتاب مقدس‏ تأکید فراوان دارد،گرچه برای استفاده از این روش‏ شرایط عقلی و اخلاقی ویژه‏ای قائل است و آنرا کار هر کسی نمی‏داند.19

خلاصهء سخن آنکه به اعتقاد محققانی مثل‏ ولفسون،یهودیان اسکندریه از تربیت و تعلیم‏ یونانی برخوردار بودند و جو اسکندریه در آن روزگار جو یونانی مآب بود و تعلیمات یونانی در همه جا رواج داشت و توسط اساتید مجرب و ورزیده فلسفهء یونانی آموزش داده می‏شد.در مراکز آموزشی‏ اسکندریه الهیات و اخلاق یونانی تعلیم داده‏ می‏شد.تماس یهودیان با غیر یهودیان نیز فراوان بود و بعلاوه در اسکندریه طبقه‏ای از روشنفکران‏ تحصیلکرده ولی بدون گرایش دینی و یا ضددینی‏ وجود داشتند که کاملا نسبت به دین بی‏اعتقاد بودند و فیلون با یکی از این روشنفکران بی‏ریشه، مباحثه‏ای داشته است.20ولفسون معتقد است که‏ مؤلفان یهودی قبل از فیلون با فلسفهء یونانی سرآشتی‏ نداشته‏اند و فیلون نیز فلسفه را در خدمت دین یهود درآورد.21در واقع نقش فیلون به استخدام در آوردن فلسفه در خدمت دین یهود بوده است نه‏ تطبیق دین یهود با فلسفه.22البته این نظری است‏ که ولفسون بر آن تأکید می‏ورزد،ولی محققانی هم‏ هستند که با این نظر مخالفند.

کاپلستون می‏نویسد:«فیلون که شیفتهء فلسفهء یونانی بود معتقد بود که هم در فلسفهء یونانی و هم‏ در کتاب مقدس و سنت یهودی یک حقیقت واحد می‏توان یافت.23ما در این مورد بعدا باز هم‏ سخن خواهیم گفت.

بهرحال فیلون،تربیتی یونانی مآب داشته است و محیط خانوادگیش نیز چنین بوده است.24او معاصر حضرت عیسی(ع)بوده است،ولی‏ محققان بسیار بعید می‏دانند که چیزی از عیسی(ع) شنیده یا دریافت کرده باشد.دلیلی هم در این مورد در دست نیست.25او همچنین معاصر اغلب‏ نویسندگان«عهد جدید»بوده است و قطعا بر بعضی از آنها تأثیر نهاده است چنانکه تأثیر او بر شخص پولس قدیس( luaP.tS )غیرقابل انکار است و همهء محققان بر آن تصریح کرده‏اند.26در واقع بواسطهء همین تأثیر فیلون بر پولس رسول است‏ که فرهنگ و فلسفهء یونانی و یهودیت یونانی مآب‏ وارد کتاب مقدس در تلقی پولسی آن شده است.در مورد آثار فیلون باید بگوئیم که محققان،آثار او را چند دسته می‏دانند.اساس آثار او تفسیرهایی است‏ بر بخشهائی از«اسفار خمسه»در شکل روایت‏ «سبعونی»آن( tnigautpeS noisreV ) رساله‏های مفرده‏ای هم در موضوعات گوناگون‏ نوشته است مثل«هجرت ابراهیم» ( enoitargimed imaharbA ).بعضی از محققان آثار فیلون را جمعا به سه گروه تقسیم‏ کرده‏اند:«آثار تاریخی یا دفاعیات،آثار فلسفی که‏ عمدتا چهار رساله هستند که در قالب گفتگو و مفاوضه تنظیم شده‏اند و تنها قطعه‏هایی از آنها به‏ زبان ارمنی و یونانی حفظ شده است.و گروه‏ سوم،آثار تفسیری می‏باشند.این دستهء سوم آثار، خودشان به چند قسم قابل تقسیمند.آثار تفسیری‏ فیلون تقسیم می‏شوند به سه رساله تفسیری در مورد «اسفار خمسه»که به ترتیب در این باره بحث‏ می‏کنند«رمز شریعت»که خود دو رساله است که با نقل بندهائی از متن کامل کتاب مقدس آغاز می‏شوند،«شرح یا تفسیر قانون شرع»یا رساله‏هایی‏ که ساختار آنها بتفصیل در عناوین آنها شرح داده‏ شده است و دیگر«پرسشها و پاسخهایی دربارهء سفر پیدایش و سفر خروج».همچنین در آثارش‏ اشاراتی به رساله‏های دیگر وی هست که امروز وجود ندارند و از بین رفته‏اند.البته از نظر محققان‏ و فیلون شناسان بزرگ معاصر مسئلهء گاه‏شماری و تقدم و تأخر زمانی آثار فیلون همچنان مسئله‏آمیز و حل ناشده باقی مانده و خواهد ماند و برخی‏ تلاشهایی که اخیرا برای تعیین زمان کارهای فلسفی‏ دوران جوانی فیلون شده است هرگز مورد پذیرش‏ محققان واقع نشده است».27

ولفسون در پایان اثر بزرگ خویش بنام«فیلون» فهرستی از آثار او را بدست داده است که آن‏ فهرست را برای اتمام فایده عینا می‏آوریم.فهرست‏ ولفسون چنین است‏28:

که مجموع این آثار به 35 می‏رسد.و البته هم‏ مجموع آثار و هم گزیدهء آثار فیلون،هر دو به چاپ‏ رسیده‏اند که متأسفانه برای نگارنده فعلا دسترسی‏ بدانها میسر نگشته است.29ولی ترجمه‏هایی از کارهای فیلون را با زحمت بدست آورده و ملاحظه‏ نموده‏ام و امیدوارم در آینده توفیق بیابم رساله‏ای‏ مستقل در مورد فیلون و بررسی و ارزیابی اندیشه‏های‏ او بنگارم تا جایگاه و تأثیر نگرشهای او بر آرای‏ متفکران و عارفان و فیلسوفان مسلمان بخوبی تبیین‏ یافته و کاستیهای اندیشه او نیز باز نموده شود.

اکنون پس از این توضیحات مقدماتی لازم درباره‏ شخصیت و زندگی و آثار فیلون،وقت آن است که پیرامون اندیشه‏های فیلون و اهم مطالبی که او مورد بحث قرار داده است به بحث و بررسی بپردازیم.

خدا

«الهیات فیلون تلفیقی است از آراء افلاطونی و یهودیت.براساس تعالیم یهود خداوند با حضور خود در عالم تدبیر امور می‏کند،اما در تعالیم‏ افلاطونی هر چند که حاکمیت الهی و ساختمان‏ الهی عالم مورد قبول است،لیکن نسبتی که خداوند با جهان دارد ضروری و یا با فعل مستقیم خود او نیست.افلاطونیان میانه قائل به مراتب الوهیت‏ بوده،بر تنزیه و تعالی خداوند تأکید داشتند و عالم‏ شهادت را تحت حکومت و مصنوع و تحت تدبیر قوای برزخی یا واسطه می‏دانستند.فیلون ناگزیر بود که این دو طرز تلقی را با هم آشتی دهد.»30

«خدایی که فیلون به او معتقد بود خدایی بود قدیم،لا یتغیر،خالی از هوی و هوس و متعالی از عالم شهادت علت العلل همهء موجودات.البته‏ علیت مستلزم تغییر است و لذا خداوند را نمی‏توان‏ خالق مستقیم جهان دانست.بنابراین برای تدبیر عالم و قوام آن و همهء موجودات آن وجود قوای‏ واسطه لازم است.این قوا را فیلون با ابهام توصیف‏ کرده است.گاه از قوای متعدد سخن می‏گوید، گاه از دو قوه و گاه از یک قوه».31

«مسأله‏ای که پیش از فیلون مطرح بود پیدایش‏ کثرت از وحدت مطلق بود.حل این مسأله را در این می‏جستند که عقل متفکر از بازسازی وحدت‏ مطلق در خود عاجز است.فیلون در کتاب‏ «هجرت ابراهیم»از شبح«متکثر»خدا در عقل‏ آدمی سخن بمیان می‏آورد.هنگامی که نفس در پرتو تجلیات حق منور می‏شود،خدا را سه‏گانه‏ می‏بیند،یکی همراه با یک سایهء دوگانه،لکن در نقطهء اوج این تنویر،سایه محو گشتهء خداوند متعال‏ در عین وحدت باقی می‏ماند.در کتاب دیگرش‏ بنام«مسائل تکوین»،فیلون می‏گوید ذهن آدمی‏ «خدا را سه می‏بیند».و این به جهت ضعف شهود است».32

«همچنانکه چشم سر در پرتو یک نور واحد دو شبح می‏بیند،چشم نفس نیز همینطور عمل‏ نمیکند،چه از آنجا که نمی‏تواند یکی را به عنوان‏ یکی ادراک کند،آن را به صورت ادراک سه گانه‏ در می‏آورد و این به موجب ظهور قوای معدهء اصلی‏ است که در عرض واحد قرار دارد».33از دیدگاه‏ فیلون،«خدا شخص( nosreP )است همانطور که‏ الهیات یهودی تعلیم می‏دهد،اما او در عین حال‏ وجود محض(تواونتوس اون)،بسیط مطلق‏ (فوزیس هاپله:دارای طبیعت محض)،آزاد مطلق‏ و قائم به ذات است.او شاغل فضا یا مکان نیست‏ اما بر همهء اشیاء احاطه دارد.مع‏هذا او مطلقا متعالی است،متعالی حتی نسبت به مثال«خیر»و مثال جمال(اوتو تو آگاثون‏کای آوتوتوکالون:خود خیر و خود حسن).انسان به خدا نایل می‏شود،نه‏ از طریق فهم علمی(لوگون اپودیکسئی)-«برای‏ درک خدا ما نخست باید خدا شویم،که محال‏ است»-بلکه در شهود مستقیم(انارگیا:وضوح و بداهت).

بدین سان خدا وجود توصیف ناپذیر است،که‏ فوق فکر است و تنها از طریق خلسه یا شهود می‏توان به او نایل شد.ما می‏بینیم که چگونه فیلون‏ تحت تأثیر گرایش معاصر به ترفیع و تمجید تعالی‏ الهی بود-هر چند نباید فراموش کنیم که تعالی‏ وجود الهی به وضوح در خداشناسی نقلی(مبتنی بر کتاب مقدس)یهودی حفظ و حمایت شده بود ولو آنکه در اصطلاحات فلسفی بیان نشده بود.این‏ اصرار بر تعالی الهی و بر ترفیع خدا فوق هر چیز مادی طبیعة،چنانکه بعدها مثلا نزد آلبینوس‏ افلاطونی متوسط( suniblA eht elddiM tsinotalP )و نومینوس‏نو فیثاغوری‏ ( suinemuN eht naerogahthP-oeN ) می‏بینیم،به مفهوم و تصور موجودات واسطه‏ رهنمون شد،تا فاصلهء بین وجود خدا و جهان مادی‏ را پر کند.عالیترین این موجودات واسطه عقل‏ (لوگوس sogol یا نوس suoN )است».34که‏ ما بعدا به آن خواهیم پرداخت.

از نظر فیلون درک خدا محال است.او خدا را نامتناهی و بی‏صورت می‏داند.دربارهء صفات خدا معتقد است که شناخت خدا و صفات او تنها از راه‏ «سلب»ممکن است.او خدا را وجود بدون‏ صفت و کیفیت می‏داند و او را در نهایت تنزیه قرار می‏دهد عقل هرگز دسترسی به خدا ندارد.خدا «وجود بلاکیف»است و ما قادر نیستیم تا او را بشناسیم و لذا از بین اسماء و صفات او تنها یک‏ چیز باقی می‏ماند که او را بدان بشناسیم و آن نامی‏ است که دلالت بر وجود می‏کند یعنی«یهوه»(آنکه‏ هست).اما در عین حال خدا منبع خیر است و هر صفتی و کمالی را بنحو اعلی و نامتناهی دارد. فیلون در بین صفات ایجابیهء خداوند مخصوصا بر دو صفت او تکیه میکند:خیر و قدرت.او خدا را مصدر خیر می‏داند و در این فکر به افلاطون تأسی‏ جسته و از او تأثیر پذیرفته است.»35

فیلون مثل افلاطونیان خدا را شمس عالم‏ می‏داند و معتقد است که او بر انسانها تجلی میکند و برای نمونه تجلی او را بر ابراهیم یادآور می‏شود.«خدا از نظر فیلون بسیط مطلق است و تصور او برای انسان ممکن نیست.خدا برای‏ فیلون از مثل برتر است،زیرا او خالق مثل است و مثل مخلوق اویند پس محتاج‏اند.فیلون در مورد خدا از الفاظی مثل صانع( egruimeD ) سازنده،خالق، tnenalP , retnalp ,پدر و علت استفاده میکند که الفاظی افلاطونی‏اند.البته‏ این سه‏تای آخری در کتاب مقدس نیز در مورد خدا بکار رفته‏اند.

همچنین او خدا را با عناوین شمس معقول،یا رب،یا منجی و نیز نوربخش توصیف می‏کند که‏ ترکیبی از استعمالات افلاطونی و کتاب‏ مقدس‏اند.36

«او همچنین صفاتی همچون تقسیم‏ناپذیر، ابدی،حقیقی و نیز واقعی و نیز صفت«کسیکه‏ هست»را توصیف میکند که همگی الفاظی‏ مستعمل در فلسفهء افلاطون و ارسطو بوده ولی‏ فیلون به آنها معانی نامحدودی می‏دهد و آنها را از معانی محدود رواقی و ارسطوئی‏شان بدر برده و توسعه می‏بخشد.از نظر فیلون خدا تنها خالق‏ نیست او خیر محض بوده و متجلی در عالم‏ است.»37

فیلون معتقد است«دو مسألهء اساسی دربارهء خدا وجود دارد:یکی اینکه آیا خدا هست یا نه؟و دیگر اینکه اگر خدایی هست حقیقت و ماهیت او چیست؟»38در مورد اثبات وجود خدا-گرچه‏ فیلون قائل به بداهت اوست و همچون موسی(ع) معتقد است که خدایا یافتن تو و وجود تو مهمترین‏ آموزگار و راهنمای من بوده است.و مثل‏ افلاطون معتقد است که خدا را در ذهن(روح)به‏ آسانی می‏توان یافت اما پس از یافتن او،شرح آن‏ برای دیگران دشوار است-چهار برهان اقامه‏ می‏کند:نخست از راه علیت و اینکه هر چه به‏ وجود می‏آید وجودش علتی دارد.و این درست‏ همان برهان است که افلاطون در رسالهء «تیمائوس»بکار برده است.برهان دوم از طریق‏ رد ادعای قدم عالم است که از سوی ارسطو مطرح‏ شده است.فیلون عالم را قدیم یا ازلی نمی‏داند بلکه از طریق حرکت بر احتیاج عالم تکیه می‏کند. گرچه فیلون معتقد است که بنابر قبول حرکت‏ ازلی و جاودانهء عالم باز هم نیاز عالم به یک علت‏ محرک باقی خواهد بود ولی،بر ارسطو انتقاد دارد که خدا آفرینندهء هستی عالم است و نه تنها حرکت‏ بخش آن.در عین حال فیلون تأکید می‏کند که ذات‏ خداوند تغییر ناپذیر است.و هیچگونه تحول و حرکتی در او رخ نمی‏دهد او غیر قابل تغییر و تحول است.خدا به عالم حرکت می‏بخشد اما نه از طریق پا یا اعضای مادی و نه همچون یک انسان‏ (رد آنتروپو مورفیزم از سوی فیلون که بشدت‏ مخالف آن است و خدا را در اوج تنزیه می‏نشاند)، بلکه از طریق حقیقت تغییرناپذیر خویش.برهان‏ سوم فیلون از طریق«عالم و اجزاء تشکیل دهندهء آن‏ و قوای فعال در این اجزاء می‏باشد»،و در واقع‏ همچنانکه ولفسون توضیح داده است که یک‏ برهان غایت گرایانه یا نوعی برهان نظم‏ ( lacigoloeleT tnemugrA )است.39

این برهان سابقه‏ای دراز در آثار افلاطون و ارسطو و رواقیان دارد.افلاطون آنرا برهانی از طریق زمین و خورشید و ستارگان و جهان و نظم‏ فصول و تقسیم آنها به سال و ماه خوانده‏ است.40ارسطو نیز قریب به همین مضمون را در آثار خویش بیان کرده است.فیلون خدای‏ ارسطویی را که فقط محرک جهان است نمی‏پذیرد و در واقع می‏کوشد تا برهان و بیان ارسطو را کامل‏ کرده و خدای آفریننده را از طریق برهان حرکت‏ ارسطویی اثبات کند.41در برهان سوم که از راه‏ غایت و نظم در هستی،فیلون خدا را ثابت می‏کند بیشتر تحت تأثیر منابع رواقی می‏باشد تا دیگر فلاسفه.برهان چهارم فیلون بر علیه کسانی است‏ که خودش آنان را snaedlahc می‏نامد و می‏گوید معتقدند که خدا بمنزلهء روح جهان و حال در آن‏ است و یا اینکه اصلا کل جهان همان خداست.

فیلون می‏کوشد تا به رد این باور بپردازد و ثابت‏ کند که خدا غیر حال یا درونباشنده‏ ( tnenammI )و متعالی از موجودات و جهان‏ است.42

ولفسون معتقد است که برهان چهارم فیلون‏ سخن جدیدی را در بر نداشته و تکرار بیهودهء سخنان رواقیان است که هستی خدا را در جهان از راه وجود ذهن(روح)در بدن انسان اثبات‏ کنند.43

آنچه که فیلون بسیار بر آن تأکید می‏ورزد دشواری و بلکه ناشناختنی بودن خداست‏44او تنها خدا را غیر قابل شناخت،بلکه او را بی‏نشان‏ می‏داند.فیلون معتقد است که خدا را تنها از طریق‏ آثارش می‏توان شناخت.45

شناخت خدا فوق ادراک و قابلیت شناخت‏ انسان است.مخلوق بودن انسان مانع حصول‏ چنان شناختی برای اوست.اما تنها خداست که‏ غیر قابل شناخت است ولی او خود با ما رابطه‏ برقرار کرده و افعال و آثارش برای ما شناختنی‏ است.خدا برای انسان تجلی کرده است گرچه در پاسخ حضرت موسی که درخواست رؤیت کرد به او پاسخ منفی داد ولی به اعتقاد فیلون این به‏ معنای امتناع شناخت خدا نیست بلکه او می‏خواست اشتیاق موسی را به دیدار خودش‏ بیشتر کرده و آتش شوق او را نسبت به خود افروخته‏تر سازد.46

فیلون معتقد است که خدا را برای خودش باید خواست و پرستش کرد نه از ترس دوزخ یا بهر بهشت.47

فیلون معتقد است که خدا را می‏توان از طریق‏ شهود شناخت.او راه شناخت خدا را معرفت‏ نفس می‏داند و معتقد است که آدمی با شناخت‏ نفس خویش،هیچی و معدومیت واقعی آنرا خواهد فهمید و لذا به خدا متوجه خواهد گشت.48او در این مورد دیدار ابراهیم(ع)با خدا و خدایابی او را مثال می‏آورد.در این سخن‏ فیلون تأثیر صریح و أکید افلاطون بوضوح مشهود است.

«فیلون روح را«نفحهء الهی»می‏داند و معتقد است خدا از خود در روح آدمی دمیده است و لذا روح انسان قدرت خدایابی را دارد و می‏تواند به‏ دیدار خداوند نائل شود.»49فیلون تمام هستی را فیضان لطف حق و ریزش فیض او را دائمی‏ می‏داند و در اینجا نیز تأثیر افلوطین بر او بسیار چشمگیر است.«فیلون معتقد است از طریق‏ خلسه و جذبهء عرفانی که در آن روح به اتحاد با خدا می‏رسد،می‏توان خدا را یافت.البته او بشدت طرفدار تفاوت جذبه و خلسه یا حالتی‏ شبیه به مالیخولیا است.او در واقع به چهار نوع‏ جذبه یا خلسه معتقد است:دیوانگی یا همان‏ افسردگی و مالیخولیا،دیگر حیرت و شگفتی و سوم آرامش و سکون نفس و چهارم حزن الهی یا نوعی تعلق به ماوراء و حالت در قبضهء الهی‏ بودن.اما تنها همان آرامش و طمأنینه و سکونت‏ نفس را«جذبه»می‏داند و آنرا خواب ذهن می‏نامد. او در جایی دیگر تعبیر مستی روح یا سکر را بکار می‏برد».50

پی‏نوشت:

(1)- olihP , nosflow.A.H , dravraH tisrevinU y sserp , .loV 2, P 459.

(2)- dibi

(3)-بویژه اثر گرانقدر او که اخیرا بنام فلسفهء علم کلام توسط احمد آرام به جامهء پارسی درآمده از سوی انتشارات الهدی به حلیهء طبع آراسته گردیده است.

(4)- ehT ycnE aidepolC fo noigileR , aecriM.de edailE , .loV 11, P 287.

(5)-البته این تاریخ ولادت و وفات طبق نوشتهء notsniw.D در مقالهء«فیلون»دائرة المعارف الیاده است،ولی فردریک کاپلستون‏ در«تاریخ فلسفه»اش ولادت او را حدود 25 قبل از میلاد و وفاتش‏ را کمی بعد از 40 میلادی نقل کرده است.در«تاریخ فلسفه در اسلام»ویراستهء محمدمیان شریف،تاریخ دقیقی برای تولد و مرگ‏ فیلون ذکر نشده است.در کتاب ریشه یا منشاء سنت عرفانی‏ مسیحی تألیف werdnA htuoL نیز گفته شده که تولد فیلون در پایان قرن نخست پیش از میلاد و فوت او در اواسط قرن نخستین‏ میلادی بوده است.

(6)- ehT aidepolcycnE fo noigileR , .P 287.

(7)-تاریخ فلسفه در اسلام،به کوشش م.م شریف،مرکز نشر دانشگاهی،ج 1،ص 161.

(23)-تاریخ فلسفه،فردریک کاپلستون،ترجمه سید جلال الدین‏ مجتبوی،جلد 1،ص 527،انتشارات سروش.

(29)-البته پس از مدتی تلاش و جستجو و پیگیری توفیق الهی‏ یار گشت و رساله‏هایی از فیلون و یا آثاری دربارهء او به دست‏ نگارنده رسید که مورد مطالعه و استفاده قرار گرفت و اکنون نیز در کتابخانهء اینجانب موجود است و امید می‏برد که روزی به نشر مضامین آنها و ارزیابی دقیقتر نگرشهای فیلون توفیق یابد.زیرا چنانکه خردمندان با بصیرت نیک می‏دانند در شرایط کنونی جامعه‏ ما کسب آگاهی ژرف و دقیق و مستند و علمی نسبت به دنیا و فرهنگهای دیگر جهان یک ضرورت گریزناپذیر و انکارناپذیر است‏ و اندیشمندان دلسوز و خیراندیش باید در این زمینه گامهای جدی و مؤثری بردارند تا رخنه‏های موجود مرتفع شود.

(30)-تاریخ فلسفه در اسلام،به کوشش م.م.شریف،مرکز نشر دانشگاهی،ج 1،ص 162.

(31)-همان،ص 163.

(32)-همان.

(33)-همان.

(35)-موسوعة الفلسفة،الدکتور عبدالرحمن بدوی،ج 2،ص‏ 222 و 223 و المؤسسة العربیة للدراسات و النشر،بیروت- لبنان.

(49)-تاریخ فلسفه در اسلام،بکوشش م.م.شریف،ج 1، ص 164.

(50)- .dibi

منابع:

1-ولفسون،هری اسرین،فلسفه علم کلام،ترجمه احمد آرام،انتشارات الهدی،تهران،1368.

2-شریف،میان محمد،تاریخ فلسفه در اسلام،جدول اول، مرکز نشر دانشگاهی،تهران،1362.

3-کاپلستون،فردریک،تاریخ فلسفه،جلد اول،ترجمهء سید جلال الدین مجتبوی.انتشارات سروش،تهران،1368.

4-بدوی،الدکتور عبد الرحمن،موسوعة الفلسفة(در دو جلد)،المؤسسة العربیة للدراسات و النشر،بیروت-لبنان، 1984.